

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

ملاحظه فرمودید که مرحوم نراقی (قدس سره) فرمودند که هر معنایی که بخواهیم از این روایت داشته باشیم اعم از اینکه «من» را به معنای باء بگیریم یا تبیینیه یا تبعیضیه بگیریم و اعم از اینکه «ما» را مصدریه بگیریم یا موصوله. علی جمیع التقادیر این روایت برای هر معنایی نیاز به تقدیر دارد و چه بسا برای معنایی که مورد ادعاست، یعنی قاعده‌ی میسور تقادیرش از احتمالات دیگر بیشتر باشد لذا فرمود این روایت روی این حساب می‌شود مجمل و قابلیت استدلال را ندارد.

کلام مرحوم صاحب فصول و اشکال مرحوم شیخ به ایشان

مرحوم شیخ انصاری در رسائل کلامی را نقل می‌کند که محشین رسائل می‌گویند این کلام مربوط به صاحب فصول است^[1]. معلوم می‌شود همین مطلب نراقی موجب شده که ایشان هم بگویند نمی‌شود به روایت استدلال کرد منتهی بیان صاحب فصول می‌گوید ما ظهور روایت را در قاعده‌ی میسور قبول داریم اما این ظهور معارض دارد، معارضش سه تا مطلب است؛ یکی اینکه کلمه‌ی «شیء» را باید به معنای مرکب ذی اجزاء بگیریم، دوم اینکه بگوئیم بعضی از اجزاء متعذر است و سوم تخصیص اکثر.

مرحوم شیخ وقتی کلام صاحب فصول را نقل می‌کند می‌گوید تعجب است که چرا صاحب فصول چنین مطلبی را گفته. می‌گوید ما برای تقدیر اول و دوم در روایت قرینه داریم، إذا امرتکم بمرکب ذی اجزاء تعذر بعض اجزاء قرینه داریم خود فأتوا می‌فرماید لفظ کلمه‌ی فأتوا یک ظهوری دارد که مقدم بر این دو تا تقدیر است و این دو تا تقدیر را گویا قرینیت دارد برایش، فأتوا یعنی اگر همه‌اش را می‌توانید بیاورید، بعضی‌هایش را بیاورید، کلمه‌ی فأتوا را شیخ می‌فرماید یک ظهور روشنی دارد بر این دو تقدیر.

بعد می‌فرماید مسئله‌ی تخصیص اکثر دیگر مما لابد منه است، مشکلی را ایجاد نمی‌کند و در نهایت شیخ انصاری در رسائل می‌فرماید ما دلالت این روایت را می‌پذیریم و یک تعبیری دارد مرحوم شیخ که می‌فرماید «أن المناقشة في ظهور الرواية من اعوجاج الطريقة في فهم الخطابات العرفية.» می‌فرماید اگر کسی در ظهور این روایت در مدعا بخواند مناقشه کند این مناقشه ناشی می‌شود از اعوجاج طریقه در فهم خطابات عرفی، یعنی آدمی که کج فهم است کلمات عرفی را هم نمی‌تواند درست بفهمد مناقشه می‌کند در ظهور روایت، این تعبیر شیخ است و در نتیجه مرحوم شیخ دلالت این روایت بر مدعا را می‌پذیرد^[2].

احتمالات مطرح در مورد «من»

اینجا ما اول باید تکلیف این «من» را حل کنیم، آیا این «من» به چه معناست در این روایت؟ «إذا أمرتكم بشيء فأتوا منه»، مجموعاً تا حالا سه احتمال عرض کردیم، یک احتمال اینکه «من» به معنای باء باشد، دوم بیانیه باشد، سوم تبعیضیه باشد و یک احتمال چهارمی هم در کلمات مرحوم آقای خوئی در مصباح الاصول جلد دوم آمده که ایشان می‌فرمایند این من اینجا زائده است.^[3]

احتمال اول (به معنای باء) و اشکالات آن

اول ما باید تکلیف این «من» را روشن کنیم. آیا «من» به معنای با می‌آید یا خیر؟ ابن هشام در مغنی می‌گوید من در پانزده معنا استعمال شده، لابتداء الغایة معنای اولی‌اش است و چهارده معنای دیگر را هم ذکر می‌کند یکی هم کلمه‌ی من به معنای با، منتهی می‌گوید لابتداء الغایة خیلی استعمالش زیاد است بعد برای من به معنای باء این آیه شریفه را مثال می‌زند «يَنْظُرُونَ مِنْ طَرَفٍ خَفِيٍّ»^[4]. می‌گوید قاله یونس، یونس گفته این من در اینجا به معنای باء است ولی بعد خود ایشان می‌گوید «و الظاهر أنها للابتداء»^[5]، به این معناست که ابن هشام می‌گوید ما در استعمال قرآنی یا روایی که من را در باء استعمال کرده باشند نداریم یک آیه را مثال می‌زند می‌گوید این را یونس گفته که ابن هشام این را رد می‌کند. بنابراین استعمال من در باء یک امری است که اگر نگوییم مورد ندارد بسیار نادر است و لذا مرحوم شیخ در رسائل می‌فرماید استعمال کون من بمعنی الباء مطلقاً یعنی همه جا، چه در این روایت و چه در روایات دیگر، چه در آیات، هر جا من بخواید به معنای باء باشد می‌فرماید این «مخالف للظاهر بعيد، كما لا يخفى على العارف بأساليب الكلام».

پس اولاً خود ادبا مثل ابن هشام مجموعاً از حرفش استفاده می‌شود که مورد ندارد من به معنای باء استعمال شده باشد، یک نکته‌ای هم باز در کلمات مرحوم محقق اصفهانی است که می‌فرماید ماده‌ی اُتی اینجا دارد فأتوا، این یا متعدی به نفسه است و یا اگر با حرف جر متعدی بشود از اول با باء متعدی می‌شود، یعنی می‌گوئیم یأتی به، اُتی به، نمی‌گوئیم اُتی منه و از آن معنای تعدی را خواهیم استفاده کنیم. آقایانی که تسلط بر ادبیات دارند این را به خوبی می‌توانند بپذیرند که ما یک وقتی می‌گوئیم یک کلمه‌ای را با یک لفظی متعدی کنیم اینجا دیگر معنا ندارد این کلمه را با یک لفظ دیگری بیاوریم و بعد بگوئیم آن لفظ در این حرف باء استعمال شده برای تعدیه. به عبارت دیگر می‌خواهیم یک چیزی عرض کنیم که در ادبیات اگر لفظی بخواید با یک چیزی متعدی شود خود آن باید صریحاً ذکر شود. البته این بیانی که من دارم به این صراحت و روشنی در کلمات مرحوم اصفهانی نیست، ایشان می‌فرماید یأتین بفاحشة داریم، از آن طرف بدون باء هم داریم و اللاتی یأتین الفاحشة داریم و یأتین بفاحشة هم داریم، این هم اشکال دوم می‌شود.^[6]

ما دو تا اشکال مجموعاً داریم در اینکه من به معنای باء نیست، یک ادبا این را نگفتند، یک مورد است که یونس گفته و آن هم ابن هشام رد کرده، دو اگر بخواید به معنای باء باشد باید معنای تعدیه داشته باشد لفظ اگر بخواید با یک حرفی متعدی بشود خود آن حرف باید بیاید، نمی‌شود گفت من آمده و از آن باء اراده شده للتعدیه، لذا اینکه «من» به معنای باء باشد کنار می‌رود ولو مرحوم آقای خوئی این احتمال را هم داده.^[7]

احتمال دوم (بیانیه) و اشکالات آن - کلام مرحوم اصفهانی و جواب حضرت استاد به ایشان -

احتمال دوم اینکه این «من»، من بیانیه باشد. صاحب نه‌ایة الدراية مرحوم اصفهانی می‌گوید من بیانیه دیگر نباید اضافه‌ی به ضمیر بشود چون می‌خواهد بیان کند، چیزی که می‌خواهد بیان کند نباید به یک شیء مبهم اضافه شود و ضمائر از مبهمات است، اینجا هم دارد فأتوا منه. این یک نکته که ایشان دارد.^[8]

البته این نکته قابل جواب است، جوابش این است که در بعضی از آیات قرآن کلمه‌ی من بیانیه آمده و اضافه به ضمیر هم شده. آیه 29 از سوره مبارکه فتح، «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا». این من بیانیه است. ابن هشام به این آیه که می‌رسد می‌گوید بعضی برای طعن به بعضی از صحابه من در این آیه را تبعیضیه گرفتند. «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ» یعنی بعضی از اینها را خدا وعده داده، «مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا». بعد خودش می‌گوید این اشتباه کرده و من در اینجا من بیانیه است.^[9] حالا می‌شود من بیانیه به ضمیر هم اضافه شود این اشکالی که مرحوم اصفهانی فرموده اشکال مهمی نیست.

اشکالات حضرت استاد به این معنا

ما می‌توانیم در رد من بیانیه این را بگوئیم که اینجا یا می‌خواهد بیان برای مأتی باشد و یا بیان برای ما استطعتم. اگر برای مأتی باشد این بیانی نشد برای او، فأتوا می‌گوید مأتی چیست یعنی من الشيء، این اصلاً بیان نشد. بیان آن است که یک اضافه‌ای بر ذو البیان داشته باشد، اگر بخواهد بیان برای ما استطعتم باشد، بیان نمی‌شود مقدم بر ذو البیان باشد این اولاً و ثانیاً ما وقتی موارد من بیانیه را که ابن هشام هم این مطلب را دارد^[10]. موارد من بیانیه را ملاحظه می‌کنیم من بیانیه غالباً بعد از یک ما، مهما می‌آید، «مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ»^[11] «مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ»^[12] «مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ»^[13]، معمولاً من بعد از یک مبهمی می‌آید، ما اینجا اول مبهمی نداشتیم، إذا امرتكم بشيء فأتوا منه، ابهامی در اینجا نبوده، لذا من بیانیه هم کنار می‌رود.

احتمال سوم (تبعیضیه) و اشکالات آن

می‌آئیم سراغ من تبعیضیه؛ بگوئیم روایت می‌گوید «إذا امرتكم بشيء فأتوا منه یعنی بعضه». ابن هشام تصریح دارد که من تبعیضیه آن است که یسد مسدّها کلمه بعض، لفظ بعض را ما بتوانیم جایش بگذاریم^[14]. آیا در این روایت ما می‌توانیم این کار را بکنیم؟! إذا امرتكم بشيء فأتوا منه یعنی بعضه، بعض از آن را بیاوریم، مرحوم آخوند در کفایه می‌فرماید ظهور من در تبعیض مما لا یخفی است، روشن است. می‌فرمایند من ظهور در تبعیض دارد^[15]!

کلام مرحوم اصفهانی در بحث

مرحوم اصفهانی و مرحوم امام(رضوان الله تعالی علیهما) البته به یک جهت دیگری مسئله‌ی تبعیض را مطرح می‌کنند. کسانی که من را برای تبعیض آوردند یک گروه‌شان فقط می‌خواهند روایت را حمل بر مرکب کنند و بگویند اگر یک مرکبی مأمور به واقع شد، فأتوا بعض این مرکب را آن مقدارش که استطاعت داری. اصفهانی می‌فرماید ما یک جوری می‌توانیم معنا کنیم تبعیض باشد ولی آن شيء هم مرکب از آن اراده شود و هم طبیعت از آن اراده شود، هم کل و جزء را بگیرد و هم کلی و فرد را بخواهد شامل شود. مرحوم اصفهانی، اولش این مطلب را دارد مثل دیگران. دیگران گفته‌اند تبعیض با کلی سازگاری ندارد چون الفرد لیس بعض الکلی بل لابد و در نتیجه اول می‌فرماید یزاد از این لفظ شيء مرکب. منتهی بعداً مواجه با این اشکال می‌شود مرحوم اصفهانی که اگر ما شيء را به معنای مرکب بگیریم این کلام با مورد روایت سازگاری ندارد، مورد روایت این است که عکاشه یا دیگری وقتی پیامبر فرمود خدای تبارک و تعالی بر شما حج را واجب کرده او سؤال کرد در هر سال؟ پیامبر فرمود اگر بگویم نعم که در هر سال واجب می‌شود بعد فرمود إذا امرتكم بشيء فأتوا منکم ما استطعتم، مورد روایت مرکب نیست بلکه این بوده حج یا در یک سال واجب است یا در جمیع سالها! یعنی کلی و فرد است. لذا برای اینکه از یک طرف ظهور کلمه‌ی من در تبعیض را حفظ کند مرحوم اصفهانی و از طرف دیگر با مورد روایت هم سازگاری داشته باشد آمده تبعیض را به نحوی برایش معنای وسیعی کرده که هم شامل کل و جزء بشود و هم شامل کلی و فرد بشود. هنری که مرحوم محقق اصفهانی(اعلی الله مقامه) اینجا به خرج داده این است که معنای تبعیض را به نحوی تفسیر کرده که شامل هر دو بشود، می‌گوید تبعیض معنا این

نیست که در ذهن شماسست که بگوئیم این بعض از آن است، تبعیض به معنای تشعب و اقتطاع است یعنی این یک قطعه‌ای از آن است، این یک شعبه‌ای از آن است، تبعیض به این معناست، تبعیض در مرکبات این است که این یک جزئی از او است ولی تبعیض در غیر مرکبات یعنی این یک فردی از آن است، یک شعبه‌ای از آن است، از آن تعبیر به اقتطاع می‌کند، لذا می‌گوید این معنایی که ما می‌کنیم احياناً بر آن تبعیض در مرکبات هم صادق است، می‌فرماید «کلمة «من» لیست للتبعیض بعنوانه» می‌فرماید برای تبعیض به عنوان تبعیض نیست، یعنی اینطور نیست که بگوئیم روی خود لفظ بعض ما تکیه داریم، بگوئیم این لفظ^[16].

کلام مرحوم امام در بحث

امام (رضوان الله علیه) هم یا کلام مرحوم اصفهانی را ملاحظه کردند و یا در ذهن شریفشان بوده می‌فرمایند اگر ما بگوئیم من برای تبعیض است به این معنا نیست که کلمه‌ی بعض بخواهد جای آن بنشیند، می‌گوید «فإنه ضروری البطلان»، درست در نقطه‌ی مقابل آنچه ابن هشام می‌گوید که اگر من به معنای بعض است باید کلمه‌ی بعض به جایش بنشیند^[17]. نه مرحوم اصفهانی و نه مرحوم امام؛ که خودشان هم در ادبیات واقعاً دید طولایی داشتند هر دو منکر این معنا هستند، می‌فرمایند ما من را می‌گوئیم تبعیضیه است ولی نه اینکه عنوان بعض جای کلمه‌ی من بنشیند، می‌گوییم معنای تبعیض است، می‌فرماید «کلمة «من» لیست للتبعیض بعنوانه حتی لا یلائم الکلی» تا با کلی ملائمت نداشته باشد، «بل لمجرد اقتطاع مدخولها عن متعلقه»، مدخول منه یک قطعه‌ای از متعلقش هست به هر چه که تعلق دارد، مدخول منه قطعه‌ای است از اتیان و شعبه‌ای از اتیان. «و إن کان توافق التبعیض أحياناً». بعد می‌فرماید «و من الواضح ان الفرد منشعب من الکلی». فرد از کلی تشعب دارد «الکلی الذی ینطبق علی ما یستطاع و ما لا یستطاع فما یستطاع منه مقتطع من مثله لا یتعین إرادة المركب». می‌فرماید اگر ما من را تبعیضیه گرفتیم اما لا به عنوان التبعیض، بلکه به معنای اقتطاع، تشعب این هم شامل مرکب می‌شود و هم شامل کلی می‌شود، در مرکب جزء مقتطع و متشعب من الكل در کلی هم فرد هم متشعب.

باز تعبیر دیگری که عرض کردم اینها روحش به یک معنا برمی‌گردد در کلمات امام وجود دارد، امام می‌فرماید اگر ما بگوئیم زید من طبیعة الانسان غلط است، به این معنا بگوئیم زید متشعب از انسان است، اقتطاع از انسان است، می‌فرماید یا این را بگوئیم و یا اینکه بگوئیم طبیعت را عرف یک مخزنی در نظر می‌گیرد که می‌گوید این زید هم از آن مخزن است، می‌فرماید اینها که مجاز نیست اگر این حرفها را بزنیم، بگوئیم زید من طبیعة الانسان کجایش مجاز است. بنابراین هم مرحوم اصفهانی و هم مرحوم امام تأکید دارند که این کلمه‌ی شیء را بیاورند اعم از کل و کلی قرار بدهند، هم کل ذی اجزاء را بگیرد و هم کلی ذی افراد را بگیرد.

اشکال حضرت استاد به مرحوم اصفهانی و مرحوم امام

هم بیان مرحوم اصفهانی و هم بیان مرحوم امام؛ انصافش این است که «من» از معنای تبعیضیه خارج می‌شود، آن تبعیضی که لغوین می‌گویند. اول یک مؤیدی برای فرمایش اینها بیاوریم، موید یعنی دنبال این بودم ببینم جایی کلمه‌ی «من» استعمال شده باشد در تبعیض اما رابطه رابطه‌ی کل و جزء نباشد؛ این را اول به عنوان مؤید برای فرمایش مرحوم اصفهانی و مرحوم امام می‌آوریم که ما من تبعیضیه‌ای که نسبتش نسبت کل و جزء نباشد داریم ولی واقعش این است که این مطلب که ما بگوئیم من تبعیضیه به عنوانه نیست یعنی عنوان تبعیض، این یک مقدار محل تأمل است و اینجا بعید نیست که حرف ابن هشام درست باشد یعنی ما بالأخره باید کلمه بعض را بیاوریم. موید این آیه است که خداوند می‌فرماید «مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ» یعنی منه بعض کلم الله اشکالی ندارد^[18].

اما بيائيم در اين روايت، شما فرض كنيد رزقنا الله در عالم برزخ خدمت رسول خدا برسيد و استفاده كنيد، وقتی رسول خدا می‌فرماید إذا امرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم اصلاً می‌شود جای این «من»، «بعض» گذاشت؟ نمی‌شود. إذا امرتكم بشيء فأتوا بعضه! این اصلاً یک مقداری خلاف فصاحت هم می‌شود، پس این مطلب حق با این هشام است جاهای دیگر هم ادبا تصریح دارند که آن یسدّ مسدّها بعض، این دو بزرگوار این مبنا را اول خراب می‌کنند و می‌گویند اگر لفظ من به معنای تبعیض باشد لا یلزم که کلمه‌ی بعض جای او بنشیند، چرا و لا یلزم؟ باید بنشیند از جهت ادبی باید جای او بنشیند و لذا به نظر ما، ما من تبعیضیه هم ولو مرحوم آخوند در کفایه می‌فرماید ظهورش در تبعیض مما لا یخفی است، مرحوم اصفهانی هم با این بیان محکم می‌کند، مرحوم امام هم (رضوان الله علیه) با این بیان، منتهی مرحوم اصفهانی تلاش دارد که با توجه به مورد روایت بیاید من را اینطور معنا کند، اما امام یعنی با توجه به مورد روایت «من» را اینطوری معنا می‌کند کلمه «شیء» را اعم از مرکب و کلی قرار می‌دهد امام می‌فرماید ما اگر مورد روایت را دقت کنیم اصلاً شیء را حمل بر مرکب نمی‌توانیم بکنیم که کلام ایشان را ان شاء الله فردا توضیح می‌دهم.

ظاهر این است که «من» در اینجا زائده است و حق با مرحوم آقای خوئی قدس سره است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ الوصائل الى الرسائل، ج 10، ص: 114: (و العجب معارضة هذا الظاهر) من صاحب الفصول...

[2] □ فرائد الأصول، ج 2، ص: 390 و 391: و العجب معارضة هذا الظاهر بلزوم تقييد الشيء - بناء على المعنى المشهور - بما كان له أجزاء حتى يصح الأمر بإتيان ما استطيع منه، ثم تقييده بصورة تعذر إتيان جميعه، ثم ارتكاب التخصيص فيه بإخراج ما لا يجري فيه هذه القاعدة اتفاقاً، كما في كثير من المواضع؛ إذ لا يخفى أن التقييد الأوّلين يستفادان من قوله: «فأتوا منه ... الخ»، و ظهوره حاكم عليهما. نعم، إخراج كثير من الموارد لازم، و لا بأس به في مقابل ذلك المجاز البعيد. و الحاصل: أن المناقشة في ظهور الرواية من اعوجاج الطريقة في فهم الخطابات العرفية.

[3] □ مصباح الأصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي)، ج 1، ص: 556: الاحتمال الثالث: أن تكون كلمة «من» زائدة كما في قوله تعالى: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»...

[4] □ شوری، 45.

[5] □ مغنی اللبيب، ج 1، ص 321.

[6] □ نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قديم)، ج 2، ص: 702: و لا ريب أنه لا معنى لكون كلمة «من» ... بمعنى الباء غير متعين لأن الإتيان يتعدى بنفسه تارة، و بالباء أخرى. فمن الأوّل قوله تعالى (وَاللّٰتِي يَأْتِيْنَ الْفَاحِشَةَ)، و قوله تعالى (وَلَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا) و من الثاني قوله تعالى (يَأْتِيْنَ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ)...

[7] □ مصباح الأصول (طبع مؤسسة إحياء آثار السيد الخوئي)، ج 1، ص: 556: الاحتمال الثالث: أن تكون كلمة «من» زائدة كما في قوله تعالى: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ» أو تكون للتعدية بمعنى الباء...

[8] □ نهاية الدراية في شرح الكفاية (طبع قديم)، ج 2، ص: 702: و لا ريب أنه لا معنى لكون كلمة «من» بيانية، لأن مدخولها الضمير و لا يمكن أن يكون بياناً لشيء، كيف و هو مبهم.

[9] □ مغنی اللبيب، ج 1، ص 319: في الطعن على بعض الصحابه و الحق ان من فيها للتبيين لا للتبعيض ای الذين آمنوا هم

[18] □ بقره، 253: تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ.